



ایستادند، زیاد شاد می گشتند.

آن زمان که ایادی شاه ستمگر به مدرسه فیضیه ریختند و طلاب محترم را ضرب و شتم نمودند، حضرت امام بسیار خشمگین شدند. یادم هست روزی زمستان زیر کرسی خدمتشان نشسته بودم. خیر رسید که به آیت الله حاج سید احمد خوانساری در بازار تهران اهانت کرده و ایشان را به زمین انداخته اند. ایشان به آقای صانعی فرمودند تلفن شریعتمداری را بگیرد. خودشان صحبت کردند و فرمودند از آقای خوانساری بهتر چه کسی را داریم؟ به ایشان اهانت کردند. هنوز هم نشسته اید؟ و با عصبانیت گوشی را روی تلفن زدند.

امام (س) هر کسی را در حد خودش احترام می کردند. یادم هست روزی یکی از علمای بزرگوار به ایشان عرض کرد: شما چرا نسبت به همه احترام نمی کنید و پیش پای همه بر نمی خیزید؟ فرمودند: من اگر بیشتر از همین عملی که انجام می دهم، انجام دهم باید ریا کنم، و خلاصه من هر کس را به اندازه شناختی که از او دارم احترام می کنم.

حقیر در تمام عمرم کسی را منظم تر از امام ندیده ام. حدود چهار سال و نیم یک دوره اصول ایشان که شرکت داشتم فقط دو روز تعطیلی از ایشان دیدم. سعی می فرمودند دقیق سر وقت تشریف بیاورند. گاهی که ساعت های ما خوابیده بود، روی آمدن ایشان کوک می کردیم. من در طول عمرم از ایشان کسی را منظمتر ندیده ام، تمام کارهایشان دقیق و منظم بود. در طول عمرم کسی را شجاع تر از ایشان سراغ ندارم. برای یک بار هم در طول مدتی که خدمتشان بودم، ایشان را ترسان ندیدم، اگر مطلبی را تشخیص می داد که وظیفه است تا سر حد شهادت دنبال می کردند و با قاطعیت و بدون هراس از پیش آمدهایش، دنبال می نمود.